



کتاب درآمدی بر هرمنوتیک یک اثر خواندنی است و هر چند که در بعضی مباحث آن چون و چرا می‌توان کرد، قدر دقت‌ها و پژوهش‌های مؤلف دانشمند را بزرگ باید داشت. در اینجا نه می‌خواهیم و نه مجال است که به نقد دقیق مطالب کتاب بپردازیم. چند صفحه‌ای هم که به عنوان نمونه نقل می‌شود معرف کتاب نیست. این چند صفحه مخصوصاً نقل شده است که عیب کتاب به آن بازمی‌گردد.

برای خواننده دقیق، شاید تعجب‌آور باشد که چگونه مؤلف محترم، که آراء فیلسوفان هرمنوتیک را بازشناخته و به درستی و با دقت نظر آنها را خلاصه کرده است، در مقام قیاس و سنجش، آراء و اقوال نامتجانس و به کلی بیگانه را با یکدیگر یکی دانسته است. اگر مطلب حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای واعظی صریح نبود من نمی‌پذیرفتم که مردی با دانش و فهم ایشان هرمنوتیک گادامر را چیزی از سنخ فهم عصری دین به صورتی که در سال‌های اخیر در کشور ما عنوان شده است بداند، صرف اینکه کسی مقصود مؤلف را منکر شود هم رأی گادامر نمی‌شود. چنان که همه کسانی که مقصود مؤلف را اثبات می‌کنند یک نظر ندارند شاید چون هیدگر و گادامر هرمنوتیک را تاریخی می‌دانند این تصور پدید آمده باشد که عصر در فهم عصری دین همان معنای گادامری زمان را دارد حال آنکه این دو معنی بسیار از هم دورند. یکی تاریخ را حوادث هر روزی و گذران زندگی معمولی می‌داند و فیلسوف آلمانی، تاریخ را جلوه زمان و زمان را عین وجود می‌یابد. من می‌توانم با استناد دقیق به مطالب کتاب آقای واعظی مدعای خود را اثبات کنم ولی با دانشمندی که با حسن نیت و تعلق خاطر به حقیقت از حوزه علم دین و فلسفه اسلامی به فلسفه غربی وارد شده و تحقیق ارجمندی فراهم آورده است محاجه و جدل نمی‌کنم. من فقط از ایشان استدعا می‌کنم در آنچه گفتم تأمل فرمایند. در مقاله اول مجله قدری مطلب را توضیح داده‌ام. چند صفحه از متن کتاب را می‌خوانیم.

عالمان اسلامی و هرمنوتیک

واژه هرمنوتیک، همانند عناوین نوظهوری چون فلسفه تحلیلی، زبان‌شناسی، فلسفه زبان و نشانه‌شناسی در شاخه‌های مختلف معارف اسلامی جای ندارد و عالمان اسلامی، اعم از متکلمان و فلاسفه و اصولیین و مفسران، به طور رسمی و تحت این عنوان بحثی ارائه نکرده‌اند. اما همان‌طور که در ذیل بحث «هرمنوتیک بی‌نام» اشاره کردیم، این امکان وجود دارد که پاره‌ای مطالب مرتبط با مباحث رایج هرمنوتیکی در حوزه تفکر دینی ما راه یافته باشد. در این جا به بررسی این امکان می‌پردازیم؛ ولی پیش از ارائه گوشه‌هایی از این دست مباحث، ذکر این نکته لازم است که نحله‌های هرمنوتیکی متنوع است و چه بسا بحثی با گرایش خاص در هرمنوتیک تناسب داشته، اما هیچ وجه تشابهی با دیگر شاخه‌های آن نداشته باشد. همان‌طور که در ذیل بحث «قلمرو و اهداف هرمنوتیک» تفاوت جدی و گاه غیرقابل جمع گونه‌های مختلف هرمنوتیک را یادآوری کردیم.

هرمنوتیک، قبل از هیدگر، به شدت معطوف به تفسیر متن و بیش‌تر در پی نظریه‌پردازی در باب کیفیت تفسیر آن و تصحیح و تنقیح روش درست فهم است. هرمنوتیک فلسفی نیز البته هدف اصلی‌اش پرداختن به مقوله فهم متن نیست، اما به آن توجهی خاص دارد. از طرف دیگر، علوم اسلامی در شاخه‌های مختلف آن، به‌ویژه فقه، کلام و تفسیر، ارتباط وسیعی با فهم و تفسیر متون دینی دارد. از این رو، عالمان اسلامی در مراجعه خویش به متون دینی، از نظریه تفسیری خاصی پیروی می‌کنند. مباحث پژوهشگران دینی ما در زوایای مختلف، از هرمنوتیک در زمینه تفسیر مشابه نظریات هرمنوتیکی است؛ گرچه نام هرمنوتیک بر آن نهاده باشند.

سه شاخه خاص از علوم اسلامی؛ یعنی کلام، فقه و تفسیر، باید در پالایش و تنقیح این آموزه تفسیری در باب فهم متون دینی بکوشند و می‌بایست در مقدمات این علوم، مباحثی را به آن اختصاص دهند؛ اما به طور سنتی این دست مباحث در دو جا

مطرح می‌شود؛ نخست و بیش از همه در علم اصول. این علم، عهده‌دار تنقیح اصول و قواعدی است که به کار استنباط حکم شرعی می‌آید و تما مباحث آن، به ترسیم قواعد فهم متن اختصاص ندارد؛ زیرا ادله فقهی و منابع استنباط حکم شرعی، به دلیل نقلی و کتاب و سنت محدود نمی‌شود. با وجود این، بخشی از علم اصول به مسائل مربوط به فهم متن و قواعد حاکم بر فهم متون دینی اختصاص دارد که به «مباحث الفاظ» موسوم است.

افزون بر علم اصول، در مقدمات تفسیر نیز به صورت پراکنده، مفسران به پاره‌ای مباحث مربوط به کیفیت فهم و تفسیر قرآن مجید می‌پردازند که این مطالب نیز به نوبه خود هرمنوتیکی است. برای نمونه، می‌توان به شیوه مرحوم علامه طباطبایی در میزان اشاره کرد. وی با ارائه آموزه «تفسیر قرآن به قرآن» ایده تفسیری متفاوتی ارائه کرد. این رأی را مقایسه کنید با دیدگاه اخباری‌هایی که آیات قرآنی را در دلالت بر مراد مستقل نمی‌دانند و قرآن را برخلاف محاورات عرفی دانسته، معتقدند که غرض خداوند تهفیم مراد و مقصود خویش به نفس آیات قرآنی نبوده است، بلکه تفسیر واقعی و مراد از آیات را باید به کمک روایات معصومین (ع) شناخت.^۱ این گونه نظریه‌پردازی که اساس تنوع شیوه‌های تفسیر قرآن را پی‌ریزی می‌کند، گونه‌ای بحث هرمنوتیکی است. تمایل برخی عارفان و صوفی مسلکان به تفسیر انفسی قرآن، عدم اکتفا به ظواهر لفظی و گرایش به رمزی دانستن آیات نیز نوعی گرایش هرمنوتیکی است که در میان برخی محققان مسیحی نیز سابقه دارد. تفسیر رمزی و تمثیلی^۲ متون، بر این پیش فرض استوار است که زبان متن از زبان طبیعی و محاوره عرفی فاصله گرفته و سراسر رمزی و کنایی است و باید به معانی حقیقی پنهان در پس این تمثیلات و کنایات راهی جست و معانی ظاهری الفاظ نه تنها کمکی به درک آن معانی پنهان نمی‌کنند، بلکه حفظ و ابقای این معانی در راه رسیدن به مقصود واقعی از آیات رهن است.

هدف ما در این جا تنها اشاره به اصل وجود مباحث هرمنوتیکی در حوزه اندیشه اسلامی است. پرداختن تفصیلی به نظریه تفسیری مقبول نزد عالمان مسلمان، مجال دیگری می‌طلبد و ما را به وادی گسترده هرمنوتیک متن می‌کشاند. شایسته است در مکتوبی مستقل، به نظریه عالمان اسلامی در زمینه تفسیر پرداخته و به اهم اشکالاتی که در هرمنوتیک فلسفی نقد جدید به این آموزه تفسیری وارد شده است، پاسخ گفته شود.

نگاه هرمنوتیک فلسفی به مقوله فهم به طور عام، و فهم و تفسیر متن به طور خاص، بدیع و بی‌سابقه است و مباحثی که مطرح کرده است، در میان متفکران اسلامی پیشینه ندارد. پس در میان مباحث اسلامی، دیدگاه‌هایی که با هرمنوتیک فلسفی تناسب داشته باشند، یافت نمی‌شوند، بلکه نظریه تفسیری رایج در میان آنان در تقابل گسترده با مباحث هرمنوتیک فلسفی در زمینه فهم متن است و در عین تناسب وسیع با مباحث هرمنوتیک ماقبل فلسفی، وجوه مشابهت نظریه تفسیری دانش‌پژوهان مسلمان با هرمنوتیک عصر روشنگری و هرمنوتیک مدرن شلایرماخر و تابعان او در قرن بیستم، فراوان است؛ گرچه با هر یک از آن‌ها در برخی جهات اختلاف دارد.

بازتاب هرمنوتیک در حوزه تفکر دینی

تفکر دینی معاصر شاهد طرح مباحث و پرسش‌های جدیدی است که برخی از آن‌ها ریشه در هرمنوتیک دارد. امکان ارائه قرائت‌های مختلف و نامحدود از متون دینی، تاریخ‌مندی و زمان‌مندی فهم و سیالیت و تغییر مستمر آن، مشروعیت بخشیدن به ذهنیت مفسر و تجویز دخیل دانستن آن در تفسیر متن، و تأثیرپذیری فهم دینی از دانسته‌ها و پیش‌داورها و انتظارات مفسر، گوشه‌ای از مباحث نوی است که در این حوزه مطرح شده است و ریشه در تفکرات هرمنوتیکی دارد.

هرمنوتیک معاصر از دو جهت تفکر دینی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و مسائل و

پرسش‌های جدیدی را پیش روی آن می‌نهد:

یک. پاره‌ای از مباحث هرمنوتیک، معطوف به تفکر فلسفی درباره فهم به طور مطلق و صرف نظر از فهم در زمینه خاص است. در این گونه تأملات، در باب ماهیت فهم و شرایط وجودی حصول آن و ویژگی‌های اصلی‌اش، قضاوت‌ها و احکام عامی درباره مطلق فهم صادر می‌شود که دامنه آن، معرفت دینی و فهم و تفسیر متون دینی را نیز در برمی‌گیرد و در نتیجه میان مباحث هرمنوتیک و معرفت دینی پیوند ایجاد می‌کند.

دو. ادیان ابراهیمی (اسلام، مسیحیت و یهودیت) مبتنی بر وحی و کلام الهی‌اند و این امر سبب آن است که این ادیان در ابعاد مختلف از متون دینی و تفسیر و فهم آن‌ها، تأثیرپذیرند. این پیوند عمیق میان فرهنگ دینی و مقوله تفسیر متون دینی، موجب آن است که ارائه نظریات نو در زمینه تفسیر و فهم متون، شیوه رایج و مقبول تفسیر متن را به چالش بکشد و عالمان دینی را با پرسش‌های جدید رو به رو سازد و بر مقوله معرفت دینی تأثیر بگذارد.

هرمنوتیک، همواره با مسأله تفسیر متن درگیر بوده و علی‌رغم چرخش‌های فراوانی که در قلمرو و اهداف آن حاصل شده است، اهتمام خاصی به مقوله فهم متن داشته است؛ از این رو، ارائه نظریات نوظهور در زمینه هرمنوتیک متن بر حوزه تفکر دینی اثرگذار خواهد بود.

واقعیت این است که هرمنوتیک پیش از هیدگر، یعنی قبل از قرن بیستم، علی‌رغم برخی نوآوری‌ها و گشودن افق‌های جدید در تفسیر متن، چالشی جدی در حوزه تفکر دینی ایجاد نکرد؛ زیرا تمام نحله‌های آن، به درون مایه اصلی روش سنتی و متداول فهم متن وفادار بودند و هر یک می‌کوشید از زاویه‌ای، این روش عام و مقبول را ترمیم و تنقیح کند. اما هرمنوتیک فلسفی و مباحثی کسه تحت تأثیر آن در نقد ادبی و نشانه‌شناسی برانگیخته شد، بستری فراهم آورد که روش متداول فهم متن دچار چالش‌های جدی شود و در نتیجه، معرفت

دینی رایج مورد تعرض قرار گیرد.

پیش از پرداختن به اهم چالش‌هایی که هرمنوتیک معاصر در زمینه فهم متن درآفکنده، مناسب است شرحی اجمالی از تعلق معمول از فهم متون ارائه شود.

درک رایج و متعارف از متون دینی که در ادبیات روشنفکری معاصر «قرائت سنتی از دین» نامیده می‌شود، بر آموزه‌های زیر استوار است:

یک. مفسر در جست‌وجوی معنای متن است. معنای هر متن آن چیزی است که مقصود متکلم و مؤلف بوده و برای افاده آن، الفاظ و کلمات را به استخدام درآورده است. بنابراین، هر متن دارای معنایی مشخص و نهایی است که مراد جدی صاحب متن و گوینده کلام بوده. این مراد جدی و معنای معین نهایی، امری عینی و واقعی است که مفسر درصدد درک و دریافت آن است.

مراد از عینی و واقعی بودن آن است که گاه مفسر ره به خطا می‌برد و به آن دست نمی‌یابد و گاه به واقع می‌رسد و فهم و درکش با آن مطابق می‌شود. در هر دو صورت، آن معنا امری ثابت و تغییرناپذیر است و ذهنیت مفسر نقشی در آن ندارد. بر اساس این تلقی، متون دینی مشتمل بر پیام‌های الهی به بشرند و هدف مفسر این متون، درک و دریافت پیام‌هایی است که مراد جدی صاحب سخن هستند.

دو. رسیدن به هدف مذکور، از طریق پیمودن روش متعارف و عقلایی فهم متن میسر است. در این روش، ظهور لفظی متن، پل رسیدن به مراد جدی و معنای مقصود است؛ زیرا متکلم و مؤلف متن مراد خویش را از طریق الفاظ و ترکیبات لفظی افاده کرده است. دلالت الفاظ بر معانی، تابع وضع لغوی و اصول و قواعد عقلایی محاوره و تفهیم و تفاهم است. این اصول و قواعد، عرفی و عقلایی است و در هر زبانی متکلم و مخاطب آن‌ها را رعایت می‌کند و تخطی از این اصول، فهم متن را مختل می‌سازد.

بر اساس تلقی مقبول و سنتی از فهم،

این ضوابط و اصول، قابل شناسایی و تدوین است؛ همچنان که ضوابط حاکم بر تفکر و استدلال هم در قالب علم منطق قابل شناسایی و تدوین است.

سه. حالت ایده‌آل برای مفسر، آن است که به فهمی یقینی و اطمینان‌آور از مراد جدی متکلم دست یابد. اما این اطمینان و یقین، در همه موارد حاصل نمی‌شود؛ بلکه در مواردی که دلالت متن بر مراد، روشن است، چنین اطمینانی حاصل می‌شود. اصطلاحاً به چنین متن‌هایی «نصوص» می‌گویند. در نصوص دینی، فهم عینی و مطابق با واقع بر مفسر حاصل می‌شود.

در غیر نصوص که اصطلاحاً به آن‌ها «ظواهر» گفته می‌شود، مفسر به قطع و یقین در نمی‌یابد که معنای درک شده همان معنای نهایی متن است؛ اما این به منزله از دست رفتن عینیت و اعتبار در تفسیر نیست. فقدان این اطمینان و مشکل بودن احراز مطابقت فهم با واقع و مراد متکلم، موجب نمی‌شود که معیاری برای سنجش تفسیر معتبر از نامعتبر در کار نباشد. در مقوله تفسیر متن، به ویژه تفسیر متون دینی، به دنبال دست‌یابی به فهم حجت و معتبر هستیم و تفسیری حجت و قابل اعتنا است که روش‌مند، مضبوط و با حفظ اصول و قواعد عقلایی حاکم بر محاوره حاصل شده باشد. پس بر اساس روش معهود و متعارف، متن هر تفسیری را بر نمی‌تابد؛ و تفسیری معتبر و قابل اعتنا است که در عرف رایج عالمان پذیرفته شده باشد.

چهار. فاصله زمانی میان عصر و زمانه مفسر یا خواننده متن با زمان پیدایی و تکوین آن، مانع دست‌یابی مفسر به معنای مقصود و مراد جدی متون دینی نیست و فهم عینی متن، علی‌رغم این فاصله زمانی، امکان‌پذیر است؛ زیرا تغییرات و دگرگونی‌های زبان در گذر زمان به گونه‌ای نیست که فهم متن را با مشکل جدی مواجه کند و ظهور لفظی کلام را که برای مفسر منعقد می‌شود، در تقابل با معنای مورد نظر متکلم قرار دهد.

پنج. مهمت مفسر باید برای درک پیام متن صرف شود. فهم، عملی «متن محور» و «مؤلف محور» است. مفسر به دنبال دریافت مراد مؤلف از طریق دلالت متن است؛ از این رو، هرگونه دخالت دادن ذهنیت وی در تعیین محتوای پیام، ناموجه و مردود است. پیش‌داوری‌های مفسر، به عمل فهم خدشه وارد می‌کند و تفسیر را «تفسیر به رأی» می‌گرداند. هرگونه نظریه‌پردازی در امر تفسیر که به «مفسر محوری» منتهی شود و دخالت ذهنیت مفسر و پیش‌دانسته‌ها و پیش‌داوری‌های او را در فهم موجه و مشروع جلوه دهد، در تقابل جدی با شیوه مقبول و رایج در روش سنتی فهم متن است. بر اساس این شیوه، مفسر در مقابل پیام متن منفعل است و نقش گیرنده پیام را ایفا می‌کند و تأثیری در ترسیم و شکل‌دهی پیام آن ندارد و اگر بخواهد فعلاً در تعیین محتوای پیام نقش‌آفرینی کند، از روش مرسوم و مقبول فهم منحرف می‌شود و درک او ناموجه و تفسیر به رأی خواهد بود.

شش. قرائت سنتی و صحیح از متن، با «نسبی‌گرایی تفسیری» به شدت مخالف است. مراد از نسبی‌گرایی تفسیری، آن است که معیاری برای تعیین و تمیز فهم صواب از ناصواب وجود نداشته باشد و فهم حقیقی و مطابق با واقع از فهم نادرست قابل تشخیص نباشد و هر فهمی از متن، یا دست کم فهم‌های متنوع و متفاوت از آن، موجه و مقبول باشد و فهمی واحد، عینی و معتبر در کار نباشد.

روش رایج و متعارف در تبیین متن، به هر تفسیری اجازه بروز نمی‌دهد؛ متن، هر توجه داشت که نصوص دینی، تنها یک معنا را افاده می‌کند و ظواهر دینی هم برای احتمالات تفسیری مستعد هستند؛ اما این احتمالات دایره بسیار محدودی دارد. در فهم ظواهر و متونی که نص نیستند، به طور محدود در پاره‌ای موارد اختلاف فهم رخ می‌دهد. این اختلاف، قلمرو محدودی دارد؛ حدود این اختلاف را متن تعیین می‌کند، نه ذهنیت مفسر. به تعبیر دیگر، در

مواردی که متن دچار اختلاف در تفسیر می‌شود، تفسیر همچنان «مؤلف محور» و «متن محور» است و مجالی برای «مفسر محوری» نمی‌ماند.

قرائت سنتی و مقبول از متن و در نتیجه تفکر دینی رایج و متداول، از سوی پاره‌ای گرایش‌های متمایل به هرمنوتیک قرن بیستم چالش خوانده شد. هرمنوتیک فلسفی، در شاخه‌های مختلف آن، مباحثی را در زمینه تفسیر متن و مقوله فهم به طور عام درافکند که بسیاری از اصولی را که برای روش فهم متعارف متن برشمردیم، مورد خدشه قرار داد و از این رهگذر تفکر دینی را با اشکالات و شبهات تازه‌ای روبه‌رو ساخت؛ زیرا همان طور که از ابتدا اشاره شد، تفکر دینی ارتباط وثیقی با روش معهود و سنتی فهم متن دارد.

در این جا تنها به اجمال نقاط اصلی تقابل هرمنوتیک فلسفی با شیوه تفسیری رایج در میان پژوهشگران مسلمان را طرح می‌کنیم.^۳ آموزه‌ها و دستاوردهای هرمنوتیک فلسفی در موارد زیر، زمینه‌های اصلی این چالش را فراهم می‌آورد:

الف. فهم متن، محصول ترکیب و امتزاج افق معنایی مفسر با افق معنایی متن است. بنابراین، دخالت ذهنیت مفسر در فهم، نه امری مذموم، بلکه شرط وجودی حصول فهم است و واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است که باید آن را پذیرفت.

ب. درک عینی متن، به معنای امکان دست‌یابی به فهم مطابق با واقع، امکان‌پذیر نیست؛ زیرا عنصر سوژکتیو (یعنی ذهنیت و پیش‌داوری مفسر) شرط حصول فهم است و در هر دریافتی، لاجرم پیش دانسته‌های مفسر دخالت می‌کند.

ج. فهم متن عملی بی‌پایان است و امکان قرائت‌های مختلف از متن، بدون هیچ محدودیتی، وجود دارد؛ زیرا فهم متن، امتزاج افق معنایی مفسر با متن است و به واسطه تغییر مفسر و افق معنایی او، قابلیت نامحدودی از امکان ترکیب فراهم می‌آید. پس احتمال ترکیب‌های بی‌پایان و در نتیجه امکان قرائت‌ها و تفسیرهای مختلف و

بی‌انتهای از متن وجود دارد.

د. هیچ‌گونه فهم ثابت و غیرسیالی وجود ندارد و درک نهایی و غیر قابل‌تغییری از متن نداریم.

هدف از تفسیر متن، درک «مراد مؤلف» نیست. ما با متن مواجه هستیم نه با پدیدآورنده آن. نویسنده یکی از خوانندگان متن است و بر دیگر مفسران یا خوانندگان متن رجحانی ندارد. متن، موجود مستقلی است که با مفسر به گفت‌وگو می‌پردازد و فهم آن منحصول این مکالمه است. برای مفسر اهمیتی ندارد که مؤلف و صاحب سخن، قصد القای چه معنا و پیامی را داشته است.

و. معیاری برای سنجش تفسیر معتبر از نامعتبر وجود ندارد؛ زیرا که در اصل چیزی به نام تفسیر معتبر نداریم. دیدگاهی که از چنین چیزی سخن به میان می‌آورد، هدف از آن را درک مراد مؤلف می‌داند، حال آن که هرمنوتیک فلسفی «مفسر محور» است و هرگز به دنبال درک مقصود مؤلف نیست و به علت این که مفسران متن، متنوع و دارای افق معنایی متفاوت خواهند بود، فهم‌های کاملاً گونه‌گونی از متن شکل می‌گیرد که هیچ کدام را نمی‌توان برتر یا نهایی و یا معتبر نامید.

ز. هرمنوتیک فلسفی، سازگاری تمام عیاری با «نسبیت‌گرایی تفسیری» دارد و میدان وسیعی برای تفسیر افراطی متن می‌گشاید.

در پایان، ذکر این نکته لازم است که تأثیر هرمنوتیک فلسفی در حوزه تفکر دینی، نه مستقیم است و نه در قالب ارائه روشی نو در باب فهم متن. به مستقیم نبودن این تأثیر در ابتدای بحث اشاره کردیم و نشان دادیم که هرمنوتیک فلسفی رویکردی دینی با آموزه‌های خاص آن نیست و تأثیری که در قلمرو تفکر دینی به جا می‌گذارد از طریق چالش‌هایی است که بر روش مقبول فهم متن وارد می‌آورد.

نکته‌ای که در این جا باید بر آن تأکید شود، آن است که خدشه هرمنوتیک فلسفی بر روش رایج فهم متن، در قالب ارائه

طریقی بدیل و جانشین نیست. هرمنوتیک فلسفی مدعی نیست که شیوه نوری برای فهم متون و از آن جمله متن‌های دینی، عرضه کرده؛ بلکه در پس فراهم آوردن تحلیلی از ماهیت فهم متن، شرایط حصول آن و اهداف تفسیر است و در تقابل جدی با تحلیل قرائت سنتی از متن قرار دارد. این دیدگاه، روش مقبول و رایج را با هجوم‌ها و نقدهای جدیدی روبه‌رو می‌سازد. دفاع از روش مقبول فهم متن، و در نتیجه دفاع از قرائت موسوم از دین، منوط به پاسخ‌گویی به این نقدهای نوظهور است.

پی‌نوشت:

۱. مرتضی الانصاری، فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۲.

2. Allegorical

۳. به یاری خداوند، نگارنده در مکتوبی مستقل، به تفصیل به این مبحث بسیار مهم خواهد پرداخت و شبهاتی را که از این ناحیه بر حوزه تفکر دینی و قرائت معقول از دین وارد شده، پاسخ در خور خواهد داد.

